روایتی از همه آنچه مایکل سندل در کتاب «آنچه با پول نمی‌توان خرید» مطرح می‌کند

کالایی کردن مفاهیم چطور آنها را ویران می‌کند؟

فاطمه بریمانی‌ورندی
خبرنگار گروه نقدروز

شما هیچ‌وقت نمی‌توانید قهرمانی جام جهانی را با پول بخرید. شاید بتوانید کاپ فیزیکی آن را داشته باشید اما قهرمانی قابل خرید و فروش نیست. شما برای قهرمانی باید تا انتهای وقت اضافه فینال، دقیقه به دقیقه‌اش را، جان بکنید. اما می‌توانید پول بدهید و عین آن چیزی که ورزشکار بعد از فینال بالای سرش می‌برد را بخرید و بالای کمدتان بگذارید. سلامتی خریدنی نیست. اما می‌شود سبک زندگی را طوری تنظیم کرد که سلامت بود. اگر فکر می‌کنید مایکل سندل در کتاب آنچه با پول نمی‌توان خرید، اینها را مطرح کرده‌است، باید بگویم که متاسفانه یا خوشبختانه تا اینجای کار تصور اشتباهی داشته‌اید. قرار نیست از مصادیقی که نمی‌توانیم با پول بخریم حرف بزنند. سندل می‌خواهد از آن چیزهایی صحبت کند که الان قابل خرید و فروش است، اما نباید خرید و فروش شود. درواقع مساله کتاب این است که چه چیزهایی الان خرید و فروش می‌شود اما نباید بشود. کتاب پر شده از مصادیق و ارجاعاتی که به تجربیات زیسته جامعه غربی و آمارها مرتبط است. جالب ماجرا اینجاست که مایکل سندل به‌عنوان استاد فلسفه سیاسی دانشگاه هاروارد سعی نکرده تا فضای آکادمیک یا اقتصاددانان را مخاطب خود قرار دهد. همه هم و غم او مردم است و آنچه محوریت قرار داده، آموزش عمومی است. پس شما در این کتاب با متن آکادمیک روبه‌رو نیستید. آنچه در این کتاب پیش‌روی شماست ارجاعات متعددی است که بناست از آسیب‌های انحصار سامانه تخصیص بازار بدانیم.

آنچه با غلبه منطق بازار از دست می‌دهیم

می‌توان ارجاعات و مصادیق ذکرشده در کتاب را به پنج دسته کلی تقسیم کرد و در رابطه با هر یک از ریزموضوعات بیشتر تامل کرد.

۱ نوبت‌شکنی: نوبت‌شکنی سه تا ریزنقش دارد، اول اینکه کسی را اجیر کنید تا برایتان نوبت بگیرد، دوم اینکه برای یک رویداد رایگان در بازار سیاه بلیت فروشی راه بیندازید و سوم هم خرید امتیاز نوبت‌شکنی است. یعنی خود شرکت صاحب فروش به شما بگوید پول بیشتری بده و در صف جلوتر بایست.

۲ مشوق‌ها: دسته‌بندی دوم مربوط به مشوق‌هاست اما این بخش ترکیبی از تشویق‌ها و تنبیه‌هاست. یعنی با مقداری پول بخواهی کسی را تشویق به انجام کاری کنید یا با تعیین جریمه از کاری بازدارید‌ش. سندل در کتابش از رشوه آموزشی مثال می‌زند. مثلا به دانش‌آموزان یک مدرسه بگویی اگر فلان درس را بخوانی اینقدر به تو پول می‌دهم یا اگر فلان کتاب که در برنامه آموزشی‌مان نیست را بخوانی، در ازای کتابخوان بودن، اینقدر پول دریافت خواهی کرد.

۳ بازار مرگ: از مصادیقی که برای بازار مرگ نام می‌برد، حول محور ایده عمر است. مثلا شما با پرداخت مبلغ پول از کسانی که خود را بیمه عمر کرده‌اند بخواهی وزن خود را به حد متناسب برسانند یا سیگار کشیدن را ترک کنند. مثال دیگری هم در کتاب طرح می‌شود با عنوان بازار مرگ، خرید و فروش بیمه عمر اشخاص دیگر. مثلا شما بیمه عمر افراد دیگر را خریداری می‌کنید، عناوین متعددی هم دارد. بیمه سرایدار، بیمه احتضار، بیمه عمر شخص ثالث، در واقع شما روی مرگ دیگران شرط می‌بندید. اتفاقا یکی از دسته‌های ریز این گروه هم قمار مرگ است. یعنی آدم‌ها بر مرگ سلبریتی‌ها و آدم‌های معروف شرط می‌بندند و کسب درآمد می‌کنند.

۴ تجاری‌سازی اعتبار و کرامت: دسته چهارم از مصادیق مربوط به تجاری‌سازی اعتبار و کرامت انسانی است. مثلا سندل از درج تبلیغات شرکت‌ها در محل نامتعارف بدن انسان مثال می‌زند. شما پیشانی‌ات را برای تبلیغ یک شرکت اجاره می‌دهید و اجازه تتو روی آن را می‌دهید. حالا ممکن است این تتو دائمی باشد یا موقت. در قبال انجام این کار نیز مبلغی پول دریافت می‌کنید.

۵ جداسازی مردم: این دسته به‌گونه‌ای دارای سویه‌های اجتماعی است. در فعالیت‌های همگانی مردم را جدا کنید. مثل جایگاه‌های ویژه‌ای که در ورزشگاه‌ها یا مجمع‌های عمومی برای افراد خاص در نظر می‌گیرند. مثلا در آمریکا ورزش بیسبال ورزش پرطرفداری است. در این بازی‌ها جایگاه ویژه‌ای در ورزشگاه برای برخی شرکت‌کنندگان در نظر می‌گیرند. مثال‌های عینی‌تر و معاصر هم از این جداسازی داریم. مثلا در جام جهانی قطر جایگاهی در نظر گرفته شده بود که مانند سوییت بوده، در یک طرف اتاق همه امکانات رفاهی در نظر گرفته شده بود و پنجره‌ای رو به زمین بازی داشت. با این وجود در یک رویداد همگانی که بنا بوده همه اقشار در کنار همدیگر حاضر شوند و فارغ از فاصله طبقاتی، بازی را تماشا کنند، حالا دیگر ثروتمند و کسی که پول ندارد باهم متفاوت هستند. حالا دیگر مردم با هم متفاوت هستند و این تفاوت شکاف عمیقی ایجاد می‌کند.

استدلال سندل بر چه چیزی استوار است؟

نکته حائز اهمیت برای سندل این است که این مواردی که به‌عنوان مثال نام می‌برد، این‌طور نیست که نباید خرید و فروش شوند. اینها مواردی است که نه به‌صورت فعالیت زیرزمینی و قاچاق، بلکه به صورت قانونی در حال خرید و فروش در سامانه تخصیص بازار است. او به دنبال نوعی تبادل آرا میان اندیشمندان، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان می‌گردد. می‌خواهد این ارجاعات را به‌عنوان محوریت بحث مطرح کرده و بر سر هر موضوعی نظرات متعدد را بشنود. او به دنبال این است که هر یک از صاحبنظران با زاویه دید خود این موضوعات و مصادیق را ارزیابی کنند و بعد نکات‌شان را برای تکمیل بحث بگویند. او به دنبال آن است تا مرزهای اخلاقی بازار و محدوده آن را مشخص کند. برای این مرزبندی هم دایره تنگ‌نظری را کنار گذاشته و به دنبال ارزیابی و شنیدن آرای متعدد است. اما در رابطه با استدلالش برای مواردی که نام می‌برد خودش از نابرابری و انصاف نام برده اما فساد را هم به آن اضافه می‌کنیم چراکه در جایی از از نابرابری و فساد نام می‌برد و در جایی از انصاف و فساد. در ادامه به اختصار به هر یک از استدلال‌های سندل به تفکیک اشاره خواهیم کرد.

نابرابری: ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که سامانه‌های تخصیص متفاوتی دارد. یکی از این سامانه‌های تخصیص بازار است و در واقع مبادله‌ای است که با پول صورت می‌گیرد. اما این تنها سامانه تخصیص ما نیست. یک سامانه تخصیص صف است. شما یک چیزهایی را در صف به دست می‌آورید و چون زودتر در صف ایستاده‌اید و مدت زمان طولانی‌تری را صرف کرده‌اید، آن کالا یا خدمات نصیب‌تان می‌شود. یک سامانه تخصیص دیگر فوریت است. شما اگر به اورژانس بروید، در آنجا براساس فوریت و نیاز با شما رفتار می‌کنند. در آن شرایط لزوما اینکه چه کسی زودتر مراجعه کرده‌است اهمیتی ندارد. یک سامانه تخصیص تصادف است. مثلا در کشورهایی که هیات منصفه دارند، آنها به صورت رندم یا همان تصادفی انتخاب می‌شوند. سامانه تخصیص دیگر که در کتاب به آن اشاره نشده رای‌گیری است.

حالا شما دنیایی را تصور کنید که با وجود همه این سامانه‌های تخصیص متفاوت دائما به سمت انحصاری شدن سامانه و تنگ شدن عرصه به نفع بازار پیش می‌رود. همه سامانه‌ها حذف شده و منطق بازار جای آنها را می‌گیرد. یعنی چون شما پول ندارید، شما چیزهای بیشتری را نمی‌توانید داشته باشید. می‌گوید این بازار است و دنیا به سمتی می‌رود که چیزهایی را که قبلا نمی‌شد، حالا می‌توان با پول خرید و فروش کرد. البته نکته قابل توجه این است که پول فقط تمایل نیست. در حوزه اقتصادی وقتی شما چیزی را می‌خرید، یعنی تمایل بیشتری نسبت به آن چیز دارید. اما به تعبیر دیگر پول توان داشتن چیزی هم هست. سندل در این زمینه یک مثال جالب می‌زند؛ در ورزشگاه‌ها جایگاه‌های ویژه‌ای وجود دارد، جایگاه‌هایی که از آنجا دید خیلی بهتری نسبت به بازی خواهید داشت. پول خوبی هم برای رزرو آن جایگاه باید پرداخت کنید. اما معمولا کسانی در آن جایگاه‌ها می‌نشینند که آنقدرها هم نسبت به بازی حساس نیستند. کسانی که از ابتدای بازی حاضر نمی‌شوند و شاید تا پایان بازی ننشینند. حتی شاید قرار کاری بگذارند و بیزینس انجام دهند. اما آن کسی که در جایگاه ارزان‌تری می‌نشیند، یحتمل همه پاس‌ها را بلد است. می‌داند کدام ضربه را کدام بازیکن درکدام دقیقه زده؛ پس نمی‌توان این‌طور نتیجه گرفت که کسی که در جایگاه ارزان‌تری می‌نشیند تمایل کمتری نسبت به بازی دارد. اینجاست که سندل می‌گوید وقتی شما تعداد چیزهایی که فقط با پول می‌توان خرید را بیشتر می‌کنید و پول سامانه تخصیص می‌شود، دیگر صف، فوریت، تصادف و رای کارایی ندارد. آن وقت است که احساس نابرابری بیشتر خواهد شد. به‌عنوان کسی که پول ندارد، قبل‌ترها می‌دیدی که میان کسانی که پول دارند و ندارند، تفاوت محسوسی وجود نداشت یا تفاوت در عرصه‌های محدودتری بود. به همین جهت هم افراد می‌دانستند در عرصه‌هایی نابرابرند. مثلا نمی‌توانستند فلان ماشین یا فلان خانه را در منطقه بالاتر خریداری کنند، اما می‌دانستند اگر کنسرت یا برنامه رایگانی در شهرشان برگزار شود، میان آنها و شخص پولدار تفاوت فاحشی وجود ندارد. نسبت به آن پولدار در موضع نابرابری قرار نمی‌گرفتند.

یک مثال دیگر شرکت در جلسه استماع کنگره آمریکا است. شما برای حضور در این مراسم باید در صف می‌ایستادید تا صبح زمانی که جلسه برگزار می‌شود نوبت‌تان برسد و وارد سالن شوید بلکه بتوانید در حاشیه این جلسه با یکی از نماینده‌ها یا سناتورها حرف بزنید یا نظرتان را مطرح کنید. مسیرش این بود که اگر علاقه‌مند بودید و این جلسه مهم بود، از شب قبل در صف می‌ماندید و صبح وارد جلسه می‌شدید و در جایگاه‌تان می‌نشستید. اما حالا لابی‌من یک آدم را اجیر می‌کند، تمام شب را در صف می‌ماند، سر صف که رسید، پولش را می‌دهد و لابی‌من جایش می‌ایستد و وارد جلسه می‌شود. در این شرایط کسی که مثلا فعال محیط زیست است و می‌خواهد در جلسه استماع حاضر شده و نظراتش را طرح کند، چون آن پول را ندارد، حس نابرابری بیشتری خواهد داشت. با منحصر کردن سامانه‌های تخصیص به بازار، نابرابری‌ها بیشتر می‌شود. آن‌وقت مردم در عرصه‌های بیشتری نابرابر خواهند شد.

۲ انصاف: انصاف شاید حقوقی‌ترین استدلال از استدلال‌های سندل باشد که با مثال خرید و فروش کلیه این بحث را شرح می‌دهد. در واقع حرفی که اینجا سندل می‌گوید از زاویه دید کسی است که می‌خواهد کلیه‌اش را بفروشد یا اهدا کند. ما وقتی از سوپرمارکت آبمیوه می‌خریم یا سوار تاکسی می‌شویم یک رابطه حقوقی با متصدی فروشگاه یا راننده تاکسی برقرار می‌کنیم. این یک قرارداد است. یک عقد است. فرقش با ازدواج یا اجاره‌خانه چیست؟ یک‌سری قراردادها تشریفات دارند. باید برایش کاغذ امضا کنید، خطبه بخوانید یا اعلام کنید که چیزی را خریده‌اید یا فروخته‌اید. اما یک‌سری از قراردادها به جهت ریتم زندگی تشریفات ندارند. همین که شما از قفسه آبمیوه برمی‌دارید و به متصدی می‌دهید تا حساب کند و پول پرداخت می‌کنید، نوعی قرارداد بسته‌اید. شرط این قراردادها چیست؟ یکی از شرط‌ها این است که هر قراردادی، زمانی درست خواهد بود که شما قصد خرید و فروش داشته باشید و این قرارداد از روی اجبار و تحمیل نباشد. دوم اینکه رضایت کامل داشته باشید. یعنی اراده آزاد شما باعث این کار شده باشد. مثلا وقتی شما آبمیوه می‌خرید می‌دانید قصدتان چیست و فروشنده هم با اراده آزاد و بدون اجبار آن را به شما می‌فروشد. اما اگر فقر به شما فشار بیاورد و چاره‌ای جز فروش کلیه‌تان نداشته باشید، آنجا دیگر اراده آزاد معنایی پیدا نمی‌کند. شاید شما خودتان این کار را انجام دهید و کسی مجبورتان نکرده باشد. حتی می‌گردید که خریدار هم پیدا کنید اما اگر نیاز فوری نداشتید حاضر بودید که کلیه‌تان را بفروشید؟ آیا در شرایط ایده‌آل هم کلیه‌تان را می‌فروختید؟ اینجا دیگر آزادی انتخاب معنایی ندارد. درواقع وقتی بازار به یک‌سری از حوزه‌های زندگی بازار وارد می‌شود، اشکال اخلاقی به وجود می‌آورد. اینجا اشکال این است؛ کسی که عرضه می‌کند اراده آزاد و انتخاب آزادی ندارد که شما بگویید آزادانه وارد مبادله شده است. آن وقت دیگر این مبادله منصفانه نیست برای همین هم اسم این استدلال را انصاف گذاشته است.

۳ فساد: از بین سه استدلال سندل تمرکز بیشتری بر این مساله دارد. اول توضیحی از مفهوم فساد می‌دهد. البته مفهوم فسادی که شرح می‌دهد بیشتر برای مخاطب غربی قابل فهم است. شاید لازم باشد ما منظورمان از فساد را در زبان فارسی مطرح کنیم. ما وقتی از فساد حرف می‌زنیم منظورمان چیست؟

اولین چیزی که از فساد می‌فهمیم در حوزه اقلام دارویی و غذایی است که تاریخ انقضا دارند و بعد از گذشتن از تاریخ مقرر، می‌گوییم این فاسد شده است. جای دیگر در حوزه اخلاق به کلمه فساد اخلاقی اشاره می‌کنیم. عرصه دیگر هم اقتصاد است، زمانی که از اختلاس یا رشوه در محیط‌های اداری حرف می‌زنیم کلمه فساد را استفاده می‌کنیم. اما وقتی سندل از فساد حرف می‌زند، در واقع منظورش این است که شما شأن یک ارزش یا فضیلت را تنزل بدهید و با پول مبادله‌اش کنید. در واقع یعنی یک چیزی را از جایگاه اصلی خودش، از شأن اصلی خودش خارج کرده و تبدیل به چیز دیگری می‌کنید، در این شرایط سندل می‌گوید شما آن چیز را فاسد کردید. در کتاب، سندل در رابطه با بحث فساد و تنزیل فضیلت تنها جایی است که صرفا مثال نمی‌زند و به مطالعات هم ارجاع می‌دهد.

اولین مطالعه‌ای که مطرح می‌کند داستان یک‌سری مهدکودک در فلسطین اشغالی است. در این مهدکودک کادر و نیروها از اینکه والدین دیر به دنبال فرزندان‌شان می‌آیند، معترض هستند. این بیشتر ماندن بچه‌ها برایشان هزینه‌زاست. در این شرایط گفتند از این به بعد هرکسی که دیر به دنبال فرزندش بیاید، باید جریمه پرداخت کند. پس از وضع این قانون، تعداد والدینی که دیر می‌آمدند بیشتر شدند. زمانی که شما کسی را جریمه می‌کنید، می‌دانید که جریمه برای درآمدزایی نیست. جریمه برای قبح اخلاقی هم مدنظر است. اینجا وظیفه پدرومادر است، اول اینکه در قبال فرزندش مسئول باشد، دوم اینکه درباره وقت و زندگی کادر مهدکودک احساس وظیفه کند، این دو منجر به چیزی به اسم جریمه شد. جالب این است که بعد چند هفته هم که این جریمه‌ها را برداشتند، باز آمار والدین کم نشد. چون در ذهن آنها این مساله به چیز قابل خرید و فروش تبدیل شده بود. در اینجا سندل اشاره دارد به این مساله که شما با پولی کردن یک چیز ماهیت آن را به کلی دگرگون می‌کنید و این عوض کردن یعنی همان فساد.

مطالعه دیگری دارد، این‌بار در سوئیس. این کشور بحران دفن زباله‌های هسته‌ای دارد. یک روستا، دهستان یا منطقه‌ای در سوئیس انتخاب کردند و تشخیص می‌دهند که بهترین مکان برای دفن زباله‌ها آنجاست. از مردم آن محدوده نظرسنجی می‌کنند، که حاضرید این زباله‌ها دفن شود؟ ۵۱ درصد موافقت خود را اعلام می‌کنند. بعد اعلام می‌کنند اگر موافقت کنید اینجا دفن شود، به هرکدام از خانوارها این میزان پول پرداخت می‌شود. میزان موافقت به ۲۵ درصد می‌رسد. چون در این حالت دیگر افراد به‌عنوان یک وظیفه ملی به آن نگاه نمی‌کنند. قبل‌تر می‌گفتند که بالاخره این زباله‌ها باید یک‌جایی دفن شود و اگر تشخیص داده شد این منطقه بهترین مکان است پس وظیفه ملی ما این است که موافقت کنیم اما حالا که پیشنهاد پول مطرح شد، دیگر مبادله سلامتی و امنیت ماست و مساله وظیفه ملی مطرح نیست. این یعنی وقتی پای پول به یک‌سری عرصه‌ها باز می‌شود دیگر ماهیتش تغییر می‌کند و تبدیل به یک کالای تجاری می‌شود. وقتی که سامانه بازار مطرح و منحصر می‌شود بقیه سامانه‌های تخصیصی دچار مشکل شده یا تضعیف می‌شوند و از این رهگذر مرزهای اخلاقی جابه‌جا می‌شود. درواقع کتاب می‌خواهد بگوید برای سامانه بازار یک حد و مرزی بگذارید و همه جا نگذارید‌ش. سندل حول این سه استدلال همه مواردی را که می‌خواهد مطرح می‌کند با مصادیق متعدد و تجربه زیسته کشورهای غربی و حتی ارجاع به موارد مطالعاتی تاکید دارد که انحصار سامانه تخصیص به بازار می‌تواند منطق سود و زیان را بر همه افعال و ارکان زندگی مردم حاکم کند. در اینجاست که ماهیت هر اتفاقی تغییر پیدا می‌کند، حس نابرابری بیشتر خواهد شد و عرصه‌هایی که مردم با یکدیگر نابرابرند روزبه‌روز بیشتر می‌شود و از طرفی مبادلاتی که طرح و انجام می‌شود از جنبه انسانی و اخلاقی خارج شده و دیگر در الگویی نابرابرانه و غیرمنصفانه صورت‌بندی می‌شوند.

تعلل در تشخیص مصلحت قطعی و یقینی

شاهرخ صالحی‌کرهرودی
حقوقدان و مدرس دانشگاه

بیش از ۹ ماه از ارجاع طرح «الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول» به مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌گذرد؛ طرحی که تصور می‌شد با توجه به ضرورت و فوریت آن، به سرعت در دستورکار مجمع قرار گیرد، ماه‌هاست که در مجمع بلاتکلیف باقی مانده و حتی دستور رهبری در تیرماه امسال هم که این طرح را «مصلحت قطعی نظام و کشور» خوانده بودند هم نتوانست باعث شود تا این طرح، زودتر در مجمع تشخیص به نتیجه برسد. حالا سوال اینجاست که دلیل این تعلل چیست؟

آمارهای رسمی دستگاه قضایی نشان می‌دهد منشأ ۳۰ تا ۴۰ درصد پرونده‌های ورودی به دادگستری را باید در قولنامه‌ها و اسناد عادی ناشی از معاملات اموال غیرمنقول جست‌وجو کرد. هزینه تحمیلی ناشی از حدود دو تا سه میلیون پرونده در دادگستری اعم از تامین قضات، نیروی انسانی، فضای فیزیکی و عوارض ناشی از اطاله دادرسی، نشان می‌دهد که ضرورتی بالاتر از تعیین تکلیف منشأ این پرونده‌ها وجود ندارد. البته همه هزینه‌ها فقط به هزینه ناشی از رسیدگی به پرونده‌ها باز نمی‌گردد. میلیاردها تومان کلاهبرداری از مردم، هزاران مال‌باخته، هزاران هکتار زمین‌خواری، کوه‌خواری و تجاوز به اراضی ملی و عمومی همگی بخشی از آثار جانبی اعتبار دادن به اسناد عادی و قولنامه‌ای در نظام حقوقی کشور است که اگر جلوی آن گرفته نشود، مصیبت آن هر روز بیش از گذشته دامان مردم را خواهد گرفت. همین ضرورت‌ها، مجلسی‌ها را مجبور کرد تا در سال ۱۳۹۵ در طرحی، خواستار پایان دادن به حکمرانی قولنامه‌ها و ضرورت ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول شوند. طرحی که پس از مخالفت مکرر شورای نگهبان و اصرار نمایندگان مجلس بر نظر خود، بالاخره در دی‌ماه پارسال راهی مجمع تشخیص مصلحت نظام شد. اگرچه در جلساتی، رئیس قوه قضائیه از مجمع تشخیص مصلحت نظام خواستار بررسی فوری این طرح شده بود اما وقتی نتیجه مطلوب حاصل نشد، محسنی اژه‌ای این بار دست به دامان رهبر معظم انقلاب شد تا در هفته قوه قضائیه، رهبر معظم انقلاب با تایید سخنان محسنی اژه‌ای درخصوص منشأهای فساد در کشور، یکی از این منشأهای فساد را اسناد غیررسمی معرفی کنند و خواستار بی‌اعتباری اسناد عادی در معاملات شوند. حتی برای بیان اهمیت موضوع، به اختلاف نظر فقهی در این خصوص هم اشاره کردند اما درنهایت، آن را «مصلحت قطعی نظام و کشور» دانستند. با این فرمان رهبری، بالاخره طرح مذکور در دستورکار مجمع قرار گرفت. ابتدا در کمیسیون فرعی دبیرخانه بررسی شد و سپس به کمیسیون حقوقی و قضایی مجمع آمد و در آنجا هم اصلاحات مدنظر طرح، نهایی شد. اما بازهم کار به نتیجه نرسید و طرح به صحن مجمع نیامد. حالا که طرح به نقطه مهم خود رسیده، رئیس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس، از نامه مبهم برخی اعضای مجمع به رهبر انقلاب و تردید در مفاد سخنان رهبری در هفته قوه قضائیه خبر می‌دهد. براساس آنچه که از سوی غضنفرآبادی، رئیس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی در سیمای ملی مطرح شد، رهبر انقلاب ضمن تبیین بیانات‌شان در تیرماه تاکید می‌کنند که «اگر مجمع تشخیص مصلحت، مصلحت یقینی مورد نظر اینجانب را تصدیق نمی‌کند به تشخیص خود عمل کند.» حال سوال اینجاست که چه کسانی از شفافیت در معاملات غیرمنقول متضرر می‌شوند که سه ماه پس از فرمان رهبری درخصوص «مصلحت قطعی نظام و کشور»، با تردید در نظر ایشان و حتی انکار آن، از ایشان سوال می‌کنند و رهبری نیز این بار صریح‌تر از قبل آن را «مصلحت یقینی» می‌دانند.

واقعیت این است که عدم شفافیت در معاملات اموال غیرمنقول، هم راه را برای پولشویی و فرار مالیاتی فراهم می‌کند و هم بستر خوبی برای زمین‌خواری و کلاهبرداری از مردم محسوب می‌شود. هرچند مقررات شرعی، تفاوتی بین خرید و فروش اموال غیرمنقول با سایر اموال قائل نیست اما مصلحت اجتماعی و اقتصادی کشور ایجاب می‌کند تا در این شرایط، حکم اولیه و شرعی کنار گذاشته شود و با تشخیص مصلحت نظام و کشور، حکم ثانویه که الزام به ثبت معاملات اموال غیرمنقول است، جایگزین آن شود. شورای نگهبان به‌عنوان پاسدار شرع و قانون اساسی، وظیفه دارد تا مصوبات را با احکام اولیه شرعی تطبیق دهد اما قانون اساسی پیش‌بینی کرده که اگر نیاز به احکام ثانویه و مصلحت‌سنجی وجود داشت، مصوبات مجلس که از نظر شورای نگهبان خلاف حکم اولیه شرع است، به مجمع تشخیص مصلحت ارسال شود تا حکم ثانویه جایگزین حکم اولیه شود. از دیدگاه فقهی قضیه هم «لاضرر» حکم می‌کند که حکومت مانع از ضرر مردم، ورود خسارت به بیت‌المال و جلوگیری از فعالیت کلاهبرداران شود. اما با همه این مصالح، همچنان مجمع تشخیص از رسیدگی در طرح مذکور تعلل می‌کند و می‌خواهند یا طرح به تصویب نرسد یا اگر هم قرار است به تصویب برسد، طرحی بی‌خاصیت به تصویب برسد که تفاوتی در وضع موجود ایجاد کند. از جمله مواردی که می‌تواند موجب بی‌خاصیت شدن طرح مذکور شود، اصلاحاتی است که کمیسیون حقوقی و قضایی مجمع، در ماده یک طرح مصوب مجلس اعمال کرده است. براساس طرح مجلس، قرار بود تا از این پس، معامله اموال غیرمنقول اگر با سند عادی صورت بگیرد، به کلی باطل باشد اما حالا با مصوبه کمیسیون مجمع، معامله صحیح است و فقط قابل اعتباربخشی در دادگاه‌ها نیست. با چنین شرایطی نمی‌توان انتظار تغییر در موضوع را داشت. شاید باید مصلحت را جور دیگری تعریف کرد.

چهارشنبه ۵ مهر ۱۴۰۲
شماره ۳۹۶۷
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY